

وجود کوه جهان نرم شد زار و بطور
 ز بسکه روی زمین ز آرزو نگین کرد
 کند روی هوا البرکار نکست کل
 بکوه دام تماشا جان فکنده هوا
 بطبع قطره صفا فکرم میگرد
 توان ز روی زمین دیدار سمان کرد
 جهان ز جوش صفا خاک شد بخار
 و جهان عین خداوند کشفه ننگ شکم
 جوارق لاله دهنه ناه بزم باغ فروغ
 نکرده سخن از آب و در ننگ باغ
 گوشت موجود آب زرد از سر کوه
 قناده است ز بس باغبان بگر جن
 بدامن آورد از دام خاک بلیل را
 زمیخ کلشن و وحیف بهار می آید
 ز بس بجز جهان ز بخت زنگ زنگ
 زبان عجب جهان هم ترانه بلسیل
 هوای سپهر جهان بقرار زاید کرد
 سوادش جهان از صفای کلمت
 ز بس ریاض جنتون را بهار خرم کرد

دمیده است بجزه از بسیم کرد
 جو می زبسته کل از عجز سینه بد بسیر و
 بیاد خنده کلها کلاب میگرد
 ز معز خاک جن بوی داع می آید
 قضای قمر نیستان شیرستان شد
 هوا شده است بکفینی که باوه فروش
 جهان ز قبض هوا صاف گفته متعین
 بدیده مهره و دست بریضه بلسیل
 کشیده اند ز بس دامها زمیخ بها
 ز بس نسیم می آید در ننگ بوی کلمت
 جهان قماش بهار است خاک منهدار
 ندانم از جرسب دکنه کلمت جهان
 گذشته است بگلشن نسیم شداری
 کل شکفته به شتر هشت علت و دنیا
 علی موسی جعفر که بهر در کاش
 ستاره کان هم از خودانه زنجیر

سرسخت صبح زرد خرمی و خرمی	خرمیا به صدق صفا که یافته است
به در عدلش چون آب بگذرد ز خرمی	میر سپهر عدالت که از کسان چمنها
نگردد است سوی نظر افتاب بدیم	بهار گلشن حالم و جهان که کشیم